سبک رفتار

چقدر به مسئولیت‌هایمان پایبندیم؟

حال مسئولیت‌پذیرها خوب‌تر است

■ لیلا جعفری

مسئولیت‌پذیری و احساس مسئولیت داشتن، چیزی است که این روزها در بین بیشتر ما جایش خالی به نظر می‌رسد. از زباله‌هایی که در طبیعت رها می‌کنیم گرفته تا برخورد و رفتارمان در روابط و... برای ما پیام‌هایی دارد که یکی از مهم‌ترین آنها احساس مسئولیت داشتن است.

گاهی نکته‌های ساده‌ای در زندگی ما وجود دارد که اگر کمی به آنها توجه کنیم، تغییرات زیادی در زندگی به وجود می‌آید. مثلاً وقتی خیلی دم از رفتارهای اخلاقی می‌زنیم و فکر می‌کنیم که همه چیز خوب است و اشکالی در کارمان وجود ندارد یا می‌دانیم که دارد و خیلی انسان‌دوستانه به فکر تغییرش هستیم، درمی‌یابیم که یک نکته انحرافی نیز در قضیه وجود دارد که تا به حال از نگاهمان دور مانده است. مسئولیت‌پذیری و احساس مسئولیت از آن دست موضوعاتی است که شاید ناخودآگاه چندان توجهی به آن نکنیم و البته نتایج ناخوشایندش را نیز ببینیم.

■■■

۱ یک تجربه شخصی، داستان زباله‌ها

تا چند وقت پیش که زباله‌های تر و خشک را با هم در سطلی می‌ریختم، هیچ‌وقت این را در نظر نمی‌گرفتم که مسئولیت‌پذیری در این باره هم مهم است. آن روزها، تمام زباله‌های خشک و تر را با هم در یک کیسه ظرف می‌ریختم و طبق مقررات شهری شب‌هنگام یا پیش از ساعت ۹ به سطل زباله داخل خیابان منتقل می‌کردم. با این کار فکر می‌کردم کارم را درست انجام می‌دهم. ممکن است یک جرقه یک زندگی را به تغییر بکشد و آن روز این جرقه برای من در نمایشگاه کتاب پیش آمد. آن روز در نمایشگاه کتاب، این اتفاق برای من افتاد. با اینکه همیشه فکر می‌کردم با تمیز کردن و رفت و روب خانه و محیط اطرافم، لطف بزرگی به خودم می‌کنم و وظیفه‌ام را در برابر هستی انجام می‌دهم ولی آن روز ورق برگشت و توانستم زندگی را از زاویه‌ای دیگر ببینم. شاید خواندن این ماجرا برایتان خیلی جالب و شگفت‌آور نباشد، ولی لمس آن در آن دوره از زندگی برای من یک موهبت به شمار می‌آمد و می‌آید.

آن روز پرکار و پرمشغله که با چرخیدن در بین غرفه‌های کتاب حسابی خسته شده بودم، با فرزندم در حیاط بزرگ آنجا به سوی در خروجی می‌رفتیم که او ایستاد. یکی از غرفه‌ها نظرش را جلب کرده بود. من هم با وجود خستگی زیاد همراه او به غرفه مورد نظرش رفتم. غرفه از سوی یکی از مناطق شهرداری برپا شده بود که به معرفی فعالیت‌های فرهنگی‌شان می‌پرداخت. فرزندم نیمی از ساعت را با اشتیاق در آنجا ماند تا فعالیت‌های آنان را که در قالب توضیح بروشور، کتابچه و... ارائه می‌شد، بشناسد. در بین توضیحات کارشناس غرفه به بازیافت پسماندها هم اشاره شد که همین نکته برای من نقطه عطف ماجرا بود.

وقتی به خانه آمدیم و بروشورها را نگاه می‌کردیم، فرزندم از اینکه زباله‌های خانه ما جداسازی نمی‌شد و همه را درون یک کیسه می‌ریختیم، احساس ناراحتی می‌کرد. اصرار کرد که این کار را باید ما هم انجام بدهیم و زباله‌های خشک و ترمان را در کیسه‌های جداگانه بریزیم. آن روز خودم هم نمی‌دانم که دقیقاً چه چیزی باعث تغییر دیدگاه من شد، ولی یکباره به خودم گفتم: من در برابر زباله‌هایی که تولید می‌کنم هم احساس مسئولیت دارم.

تا به آن روز بارها درباره تفکیک و جداسازی زباله‌ها شنیده و حتی چیزهایی خوانده یا از رسانه‌های جمعی درباره‌اش بسیار دیده و شنیده بودم ولی آن روز احساسی در من تغییر کرد که خودم هم نمی‌دانم دقیقاً چه بود. فقط می‌دانم جرقه‌ای بود که پیش آمد. خودم هم باورم نمی‌شود که به خاطر کار نادرستی که تا به آن لحظه انجام می‌دادم، آنقدر احساس پشیمانی و ناراحتی کردم. احساس گناه و پشیمانی برایم به راستی ناراحت‌کننده و دردآور بود. با خودم گفتم این‌همه چیز در زندگی مصرف می‌کنم که همه‌شان هم بسته‌بندی‌هایی دارند، من تا به حال در برابر آنچه از این مصرف‌ها باقی می‌ماند و درباره آسیبی که ممکن بود از این طریق به محیط اطراف یا در کلامی درست‌تر به محیط زیست می‌زدم فکر نکرده بودم. در آن لحظه خودم را انسانی دیدم که بی‌آنکه خودش بداند آسیب می‌رساند. گوشه‌ای رفتم و تنها کاری را که برای تخلیه استرس ناشی از این آگاهی پیدا کرده بودم، انجام دادم؛ گریه. فرزندم سراغم آمد و اشک‌هایم را دید. باورش نمی‌شد که مادرش نشسته است یک گوشه و به خاطر انتقال نادرست زباله‌هایی که تا به حال در زندگی مصرف کرده است، گریه می‌کند. همان روز برای جبران این اشتباهم کیسه‌های جداگانه‌ای برای جداسازی زباله‌ها در نظر گرفتم. آن روز با خودم گفتم من در برابر این موادغذایی که از بازار تهیه و برای منفعت بردنم استفاده می‌کنم یا هر چیزی دیگری که به نوعی به دست من مورد استفاد قرار می‌گیرد، مسئولم. خیلی غیرمسئولانه است که به عاقبت آنچه از آنها از روی بی‌دقتی و بی‌خیالی و در واقع بی‌تفاوتی من باقی می‌ماند، به کسی یا چیزی یا محیطی آسیب بزنم. به کارگرهایی فکر کردم که در میان زباله‌ها از جدا کردن آنها رنج می‌برند و به هزینه‌هایی نیز که صرف این کار می‌شود! ناخودآگاه به یاد پلاستیک‌هایی که بسیار استفاده می‌کردم و در همه جای زندگی‌ام به نوعی جای داشت افتادم و عمیقاً احساس درد و عذاب وجدان کردم. آن روز جرقه‌ای که پیش آمد، آتشی برایم روشن ساخت که هنوز هم شعله‌ور است.

۲ مسئولیت‌هایمان را پیدا کنیم

زندگی پر است از همین احساس مسئولیت‌ها که ممکن است آگاهی از آن به یک جرقه نیاز داشته باشد. اگر بخواهیم جرقه‌هایمان را پیدا کنیم، ممکن است به نوعی احساس ترس از مسئولیت دیگری در زندگی پیدا کنیم. خیلی‌ها حوصله این ترس‌ها را ندارند. فکر کردن به اینکه چه می‌کنیم و چه اشتباهی انجام می‌دهیم یا اینکه درست و نادرستمان کدام است، به انرژی نیاز دارد و در پی آن هم مسئولیت. این مسئولیت‌ها شاید در زندگی امروزی برایمان سخت‌تر هم باشد. مشکلات اقتصادی و مالی، مسائل خانوادگی و کارهای روزمره و شخصی و یک عالم چیز دیگر، مواردی هستند که ما برایشان وقت و انرژی مصرف می‌کنیم و شاید در دست و پنجه نرم کردن با آنها وقتی برای فکرهای تازه‌تری از این قبیل نداشته باشیم.

پیدا کردن مسئولیت‌هایمان در بین امور روزمره یکی از مواردی است که ما را به خودمان نزدیک‌تر می‌کند. پیدا کردن مسئولیت‌هایی که از نگاهمان پنهان مانده است ما را به نوعی از خودشناسی می‌رساند. این خودشناسی پیامد شیرین‌تری نیز به ارمغان خواهد آورد؛ خداشناسی. همان رسول اکرم(ص) درباره‌اش فرمود: هرکس خود را شناخت، خدای خود را می‌شناسد. (من عرف نفسه، فقد عرف ربه.) اگر تصمیم داشته باشیم درست زندگی کنیم، لازم است درست را هم تشخیص دهیم. یکی از چیزهایی که درست‌ترین‌ها را به ما نشان می‌دهد، شناخت مسئولیت‌هاست. اگر تا دیروز نمی‌دانستیم درست این است که به جای بی‌صبری پشت چراغ قرمز و راه افتادن در بین اتومبیل‌ها، کمی صبر کنیم تا چراغ سبز شود، سپس از روی خط عابر پیاده رد شویم و امروز این آگاهی را به مرحله باور رسانده باشیم، نادرست را انجام نخواهیم داد. این شخص دیگر می‌داند که چنانچه حتی یکی از آن اتومبیل‌ها برای انجام کاری ضروری مثلاً رساندن فردی به بیمارستان عجله داشته باشد، ولی به خاطر عابری که توجهی به رنگ چراغ راهنما ندارد و بین ماشین‌ها می‌خواهد راهی برای گذرش از خیابان پیدا کند، از سرعتش کم کند و اتفاقاً چراغ هم دوباره قرمز شود و راننده به ناچار پشت چراغ بعدی منتظر بماند و بیمار درون خودرویش به خاطر دیر رسیدن به بیمارستان آسیبی ببیند او نیز مقصر خواهد بود، هرگز به جز زمانی که چراغ راهنما رنگ سبز عبور عابر را نشان می‌دهد از چهارراه رد نخواهد شد. این آگاهی که به مرحله باور و پذیرش درونی رسیده است، دیگر به او اجازه انجام آنچه را که نادرست است نمی‌دهد. مانند کیسه‌های زباله‌ای که هم‌اکنون در خانه ما یا بسیاری دیگر از هم جداسازی شده است.

۳ چقدر زندگی‌مان خدایی است؟

بسیاری از ما می‌دانیم که مسئولیت‌هایمان چیست. بسیاری از مسئولیت‌های ما تعریف و برایمان توجیه شده است. دانش‌آموز می‌داند مسئولیتش درس خواندن و استفاده درست از چیزهایی مانند زمان و وسایل آموزشی و فضای آموزشی و تمام چیزهای دیگری است که به منظور آموزش در اختیارش قرار داده‌اند. مردی که مسئولیت تشکیل خانواده را پذیرفته است نیز می‌داند مسئولیت‌هایی که در این‌باره تعریف شده است و در جوامع و فرهنگ‌های مختلف با اندکی تغییر همراه است چیست و چگونه است. هر انسانی با هر جایگاهی که در زندگی و اجتماع دارد، می‌داند چه کارهایی را موظف است انجام بدهد و در قبال آنها مسئول است ولی در این بین ما چقدر به مسئولیت‌های انسانی خود فکر می‌کنیم؟ به لحاظ انسان بودنمان چقدر به این فکر می‌کنیم که این مسئولیت‌هایی که ممکن است از نگاه ما پنهان مانده باشد تا چه اندازه بر هستی تأثیر می‌گذارد.

به آنچه باید انجام دهیم و به آنها فکر نکرده‌ایم یا از یاد برده‌ایمشان یا در مرحله ناگوارتر، نمی‌خواهیم به یاد بیاوریمشان چقدر فکر می‌کنیم؟ و در یک کلام زندگی‌مان چقدر خدایی است؟

خیلی‌ها به صرف اینکه نیایش‌های مذهبی و دستورات دینی را طبق آداب لازم به خوبی انجام می‌دهند ممکن است با خود بگویند که زندگی کاملاً خدایی هم دارند، ولی ممکن است با کمی تأمل درباره زندگی خدایی، به این مهم برسند که خدایی زندگی کردن مسئولیت‌های دیگری نیز غیر از آداب مذهبی دارد. پیامبر خدا (ص) فرمود: «به من ایمان نیاورده است آن که شب را با شکم سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه باشد.»

مهم‌ترین پیام این حدیث این است که مردم! احساس مسئولیت داشته باشید، اگر نه یک جا یا جاهایی از ایمانتان اشکال دارد. شاید یکی از وظایف انسانی ما پیدا کردن همین مسئولیت‌های پنهانی باشد؛ همان‌هایی که بهشان فکر نمی‌کنیم ولی شاید بیشترین تاثیر را در زندگی ما بگذارند. ممکن است خیلی از ما بخواهیم کارمان را در لحظه پیش ببریم و به عواقب آن فکر نکنیم، ولی در واقع یکی از راه‌هایی که مسئولیت‌های پنهانی ما را روشن می‌کند، همین لحظه‌هاست.

۴ بی‌مسئولیت‌ها خوشحال نیستند

کارمندی که برای فرار از مشکلات مالی امروز خانواده‌اش رشوه‌ای را می‌پذیرد یا نانوایی که برای راحتی و سودآوری‌اش مواد افزودنی مضر به نانی که خوراک روزانه مردم است اضافه می‌کند یا هر کدام از ما با هر شغلی که داریم، همگی بهتر است مسئولیت‌های پنهانی‌مان را هم در نظر بگیریم. آن کارمند وقتی کار خارج از نوبت کسی را پیش ببرد، ممکن است بی‌آنکه خودش هم بداند، جایی چوب لای چرخ کسی گذاشته باشد یا کسی یا زندگی‌ای را در جایی دچار نقصان کرده باشد. این نقصان، امروز، مشکلاتی را ایجاد می‌کند و پیامد آن نیز در این هستی گم نخواهد شد. طبق قوانینی که در این هستی وجود دارد این مشکلات نیز به نوعی گریبان همان کارمند را آنگونه که لازم است، خواهد گرفت. نانوا با مواد مضری که به خورد مردم می‌دهد شاید در لحظه، نان‌های فراوانی بپزد که سود خوبی هم برایش داشته باشد ولی اگر در نظر بگیرد چه آسیبی به معده و جسم مردم وارد می‌کند، شاید دست از رفتار خودش بردارد. هرچند که بیشتر ما از عواقب رفتارهایمان آگاهی داریم ولی از آنجا که باورش نداریم و در واقع در ضمیرمان نهادینه نشده است، می‌توانیم از آنها صرف‌نظر کنیم و به راحتی از کنارشان بگذریم. مگر می‌شود معده مردم را با نان مضر بیمار کرد آن وقت خوش و خرم به زندگی ادامه داد؟ مگر می‌شود جایی صدمه‌ای به کسی یا بخشی از این هستی زد و با خیال راحت خوش و راحت زندگی کرد و حال خوبی هم داشت؟

شاید شما هم مثل من بارها افرادی را دیده باشید که به دیگران یا جایی ضربه و صدمه‌ای وارد کرده باشند و به راحتی هم به زندگی‌شان ادامه می‌دهند! شاید قرار نباشد این افراد به قولی، سنگ شوند و بیچاره و بدبخت شوند یا سنگی از آسمان بیاید و بر سر آنها بخورد، نابود شوند و از این روزگار پاک شوند، هر چند که شاید افراد آسیب‌دیده دلشان با این کار خنک شود ولی من بارها در زندگی این افراد دقت کرده‌ام. شاید نتوانم به جرئت بگویم که عواقب کارشان را چقدر دیده‌اند یا اصلاً دیده‌اند یا نه، ولی این را دیده‌ام که اغلب حال خوبی نداشته و خوشحال نبوده‌اند. حال خوب و خوشحالی نعمت بزرگی است که از قلب آرام، سرچشمه می‌گیرد. چه چیزی بدتر از حال بدی که آدم را اسیر خودش کند؟ به نظر من داشتن حال و خلق بد گرفتاری در برزخی است که واقعاً مانند شکنجه است. زهری است است که به کام فرد آسیب‌رسان و گرفتار در بدحالی ریخته می‌شود.

۵ کمی به مسئولیت‌هایمان فکر کنیم

شاید بهترین راهی که بشود برای مسئولیت‌پذیری خودمان انجام دهیم این باشد که به کارمان خوب فکر کنیم. وقتی به کارهایی که انجام می‌دهیم خوب فکر کنیم شاید دست نگه داریم. فکر کردن عاقلانه درباره عاقبت کاری که انجام می‌دهیم یا باید انجام بدهیم و نمی‌دهیم، شاید باعث شود تا دست کم کمتر خواهیم بود.

> بسیاری از مسئولیت‌های ما تعریف و برایمان توجیه شده است ولی در این بین ما چقدر به مسئولیت‌های انسانی خود فکر می‌کنیم؟ به لحاظ انسان بودنمان چقدر به این فکر می‌کنیم که این مسئولیت‌هایی که ممکن است از نگاه ما پنهان مانده باشد تا چه اندازه بر هستی تأثیر می‌گذارد. به آنچه باید انجام دهیم و به آنها فکر نکرده‌ایم یا از یاد برده‌ایمشان یا در مرحله ناگوارتر، نمی‌خواهیم به یاد بیاوریمشان چقدر فکر می‌کنیم؟

> شاید بهترین راهی که بشود برای مسئولیت‌پذیری خودمان انجام دهیم این باشد که به کارمان خوب فکر کنیم. فکر کردن عاقلانه درباره عاقبت کاری که انجام می‌دهیم یا باید انجام بدهیم و نمی‌دهیم، شاید باعث شود تا دست نگه داریم و جور دیگری رفتار کنیم

سبک نگرش

احساس مسئولیت در همه ما وجود دارد

ما در برابر کل هستی مسئولیم

■ هما ایرانی

وقتی مسئولیتی داریم ممکن است در رنج باشیم. خودمان را گرفتار چیزی ببینیم که موظف به انجام دادنش هستیم. مثلاً کارمند هشت ساعت کاری موظف است در محل کارش باشد و وظایفش را انجام بدهد. بانوی خانه‌دار موظف است خوراک خانواده را بپزد و کارهای خانه را انجام دهد، مهندس ساختمان موظف است بایستد پای ساختمان و آنچه را که لازم است مدیریت کند و انجام دهد، دانش‌آموز باید سر ساعت برود به مدرسه، درس‌های کتاب را از معلم بیاموزد و تمریناتش را انجام دهد و... انجام دادن این مسئولیت‌ها ممکن است سخت باشد. سخت‌تر هم وقتی می‌شود که بزرگ‌تر شده و چند نقش را همزمان انجام دهیم، در این صورت مسئولیت شاید آزاردهنده هم باشد؛ مانند کارمندی که خانه‌دار هم هست و مادر یا پدر هم هست، از سوی دیگر فرزند خانواده‌ای هم هست و باید برای اعضای خانواده خود هم مسئولیت‌هایی انجام دهد. در این بین مسئولیت دیگر چندان خوشایند به نظر نمی‌رسد. این ناخوشایندی شاید به نظر بیاید که از روی تنبلی است، ولی این تنبلی تا وقتی مشکلی درست نمی‌کند که به نارضایتی تبدیل نشود.

حتما شما هم افرادی را می‌شناسید که برای فرار از مسئولیت‌هایی که دارند بهانه‌ای می‌سازند و خود را از زیر بار انجام آنها رها می‌کنند. به طور مثال فرزند خانواده که بزرگ شده و برای خودش خانواده‌ای تشکیل داده است ممکن است زیر سنگینی بار زندگی دنبال بهانه‌ای باشد تا به خانواده‌ای که در آن بزرگ شده و مشکلاتی که به طور طبیعی در آن هم وجود دارد، مانند بیماری و برخی مسائل معمول دیگر که معمولا سراغ مسن‌سالان می‌آید، بی‌اعتنا شود. این فرد ممکن است به خاطر رهایی از سنگینی مسئولیت، بهانه‌ای بسازد، مثلاً اوقات تلخی کند، از خواهر و برادر یا حتی پدر و مادر خود ایرادی بگیرد تا رفت و آمد کمتری داشته باشد و از انجام برخی امور سر باز زند. شاید این شخص خودش هم نداند که این بی‌مسئولیتی چه مشکلات تازه‌ای برایش به ارمغان می‌آورد.

امامزاده‌ای را سراغ دارم که رفتن به آنجا برایم آرامش‌بخش است. بیشتر روزها به آن سر می‌زدم و هم‌اکنون هم خیلی وقت‌ها همین کار را می‌کنم. در حیاط آنجا زنی را می‌دیدم به آنجا می‌آمد و برای گربه‌ها غذا می‌آورد. کم کم متوجه شدم که او در ساعت معینی برای گربه‌های کوچه و محل غذا می‌گذارد. بیشتر که به او نزدیک شدم چیزهایی دستگیرم شد که برایم جالب بود. او خود را موظف کرده بود تا در قبال ثروتی که پروردگار به او بخشیده است به حیواناتی که غذا پیدا کردن برایشان سخت است، خوراک بدهد. این بانو حتی یک خانه کوچکی را در جنوب شهر که پیشتر خودش در آن زندگی می‌کرد برای رفت‌وآمد گربه‌ها باز گذاشت تا حیوانات در سرما و گرما در امان باشند. این احساس مسئولیت او برای خیلی از هم‌محله‌ای‌ها عجیب بود تا جایی که فکر می‌کردند او دیوانه است. الان که به کار او فکر می‌کنم احساس مسئولیتش را تقدیر می‌کنم. او بخشی از خودش را وقف موجودات پروردگار کرده بود. هیچ کس نه به این بانو مدالی می‌داد و نه افتخاری نصیبش می‌کرد، به نظر می‌رسید احساس خوبی که از این کار خود به دست می‌آورد، برایش بزرگ‌ترین پاداش بود. چهره‌اش آرام و لباس‌هایش بسیار ساده و به دور از تکلف بود. به گفته خودش که از همسایه‌هایش شنیدم، او فقط مسئولیتش را در قبال طبیعت انجام می‌داد.

این احساس مسئولیت در همه ما وجود دارد. همه ما می‌خواهیم خوب باشیم و نیکی کنیم. شما کسی را سراغ دارید که بالفطره دلش بخواهد به دیگران آزار برساند و به او بگویند بد؟ دست کم، خودم کسی را سراغ ندارم و تا جایی که می‌دانم حتی افرادی که شرورترین رفتارها را داشته‌اند هم لحظاتی از کار خود پشیمان هستند و دلشان نمی‌خواهد در جامعه انگشت‌نما شده یا برچسب (بد بودن)، به آنها بخورد. همین ترس از رسوایی می‌تواند نشان‌دهنده این باشد که در ذات خود خوبی و نیک بودن را دوست دارند نه بدی و شرارت را. در این نوشته شاید نتوان توضیح داد که چگونه مسئولیت‌هایمان را بپذیریم و به آنها متعهد باشیم، ولی این را می‌توان یادآوری کرد که زندگی ما در قبال مسئولیت‌هایمان قابل تغییر است. با آنچه موظف به انجامش هستیم و انجام می‌دهیم، زندگی‌مان را هم دچار تغییر می‌کنیم. آن زن با وقتی که برای تهیه غذای حیوانات می‌کند یا هزینه‌ای که صرف این کار می‌کند، از زمان و پول خود در دوران بازنشستگی استفاده مفیدتری هم دارد. چه بسا که بسیاری از استرس‌ها و ناخوشی‌ها از این زن به خاطر نتیجه مثبت و روحیه‌بخشی که از رفتار خیرش می‌گیرد، دور شود. با این کار حال بهتری پیدا کند و هزینه‌های درمان و حتی روانکاو را از خود دور کند، قلبش آرام شود و احساس آرامش، خوشی و سرزندگی کند. این احساس‌ها نعمت بزرگی هستند، آن هم در دنیای امروز که فشار استرس‌ها و نگرانی‌های متعدد و گوناگون گریبان جوامع بشری را گرفته است.

در این‌باره به یاد یکی از کتاب‌های نویسنده‌ای سرشناس افتادم. دبی‌فورد، در کتاب «نیمه تاریک وجود» به صراحت می‌گوید که ما خلایق همه یکی هستیم و جدا از یکدیگر نیستیم. او در نگاهی کل‌گرا، بازگو می‌کند که هر آنچه در هستی وجود دارد مربوط به همه ماست برای همین هم در قبال هر آنچه پیش می‌آید ما نیز به نوعی درگیر و همین طور مسئول هستیم. دبی فورد در این کتاب می‌گوید: «نمونه کل‌نگرانه‌هستی، دیدگاهی انقلابی را درباره ارتباط بین جهان درون و جهان بیرون برای ما مطرح می‌کند. هر جزئی از هستی به هر شکلی که باشد، دارای شعور کل است. هرچند ما منفرد هستیم، اما منزوی و بدون ارتباط نیستیم. هر یک از ما جهان کوچکی‌ست که جهان بزرگ را در بر دارد و آن را منعکس می‌کند.» یکی از پیام‌هایی که این بخش از کتاب برای من دارد این است که اگر نگاهمان تنها به خودمان نباشد و وسیع‌تر به جهان نگاه کنیم، می‌توانیم درک کنیم که در قبال هر آنچه در هستی وجود دارد، به نوعی مسئولیم، همانطور که در برابر خودمان مسئولیم. این مسئولیت تنها به خودمان ختم نمی‌شود و وقتی درست و کامل است که نگاهی بزرگ‌تر و بازتر داشته باشیم. با این دید می‌توانیم جملات و پندهای بزرگان را بیشتر درک کنیم. سعدی می‌فرماید: «بنی آدم اعضای یک پیکرند/ که در آفرینش ز یک گوهرند»، می‌توان این پند سعدی بزرگوار را به مسئولیت‌هایی که در قبال جهان هستی و آنچه انجام دادنش در توانمان است، گسترش داد. دبی فورد در جای دیگری از همین کتاب می‌گوید: «هر یک از ما همه ویژگی‌های انسانی را داریم. چیزی وجود ندارد که ما ببینیم و درک کنیم و خود، آن نباشیم. هدف نهایی سفر ما همین است که به این یکپارچگی بازگردیم.» با این نگاه شاید درک کنیم که برای هر ناخوبی که در جهان وجود دارد، تا حد امکان، کاری کنیم تا به خوبی تبدیل شود. ممکن است این نگاه همه ما را مسئولیت‌پذیر کند.

> احساس مسئولیت در همه ما وجود دارد. همه ما می‌خواهیم خوب باشیم و نیکی کنیم. شما کسی را سراغ دارید که بالفطره دلش بخواهد به دیگران آزار برساند و به او بگویند بد؟ حتی افرادی که شرورترین رفتارها را داشته‌اند هم لحظاتی از کار خود پشیمان هستند